



بازسازی مکرر

وضعیت دولت در ایران
میزگردی با حسن فلاحی اقتصاددان افغانی، موسس فنی آزاد

حسن فلاحی اقتصاددان افغانی می‌گوید: «بازسازی مکرر دولت در ایران به معنای بازسازی ساختار و فرآیندهای دولتی است که در طول تاریخ ایران بارها انجام شده است. اما این بار، با توجه به تحولات جهانی و داخلی، بازسازی دولت به معنای بازسازی اساسی ساختار و فرآیندهای دولتی است. این کار نیازمند تغییرات اساسی در نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. ما باید به دنبال راه‌حلی باشیم که بتواند به کشورمان کمک کند تا بتواند با چالش‌های جهانی و داخلی روبرو شود و بتواند به توسعه پایدار دست یابد.»

موضوع این میزگرد دولت در ایران است. در مورد نهاد دولت به لحاظ نظری بحث بسیار شده است اما در این میزگرد سعی خواهیم کرد بحث در باب دولت را به شکلی انضمامی تر و پارچوع به تجربه تاریخی مان بررسی کنیم.

اگر به تجربه تاریخ معاصر ایران نگاه بکنیم و بخواهیم عصاره آن همه تجربه فکری و اجتماعی را در یک جمله بیان کنیم باید بگوییم: «دولت چیز مهمی است». همه نیروهای فکری که پایه عرصه اجتماعی گذاشتند بر سر مهم بودن دولت اتفاق نظر دارند. همه اعتقاد مشترک دارند که باید اول دولت را فتح کرد، ما هیچ جنبشی را نمی‌بینیم که مبدع و سازنده ساز و کارهای بدیل دولت در جامعه مدنی باشد. سعی کند خارج از دولت کاری انجام دهد و سعی کند گام در جهت خودسامانی جامعه مدنی بردارد.

فکر می‌کنم برای نقطه شروع خوب باشد هر یک از آقایان نظرشان را در باره همین تجربه تاریخی و جایگاهی که دولت در آن دارد بیان کنند.

اعتماد: اگر بخواهیم تجربه تاریخی مان را در نظر بگیریم این گزاره که دولت بسیار مهمی است اینقدرها هم که شما می‌فرمایید بلامنازع نیست. به نظرم این گزاره که دولت همواره اهمیت داشته و همواره توجه افراد سیاسی معطوف به آن بوده و این که اگر قرار بوده کاری در عرصه اجتماعی رخ دهد، بنابراین بوده که بایستی دست به دامن دولت شد چنان که گفتیم این گزاره بلامنازع نیست و می‌بایست به تجربه تاریخی مان مدح زده شود. این که می‌گوییم این گزاره محل نزاع است یک دلیلش حضور جناب آقای غنی‌نژاد سر همین میز است. دکترا غنی‌نژاد کسی است که از دید اقتصاد کلاسیک به دولت پرداخته و همواره سعی کرده است این غلو در نقش دولت را مهار کند و در مورد دامنه اهمیت و مهم بودن آن تذکراتی بدهد.

سواً این دید کلاسیک از جانب تحولاتی که در این چند دهه اخیر رخ داده است، یعنی Globalization (جهانی شدن) یا هر اسمی که می‌خواهید بکنید هم این گزاره مهم بودن دولت باز جای مناقشه دارد ولی به نظرم بهتر است به همان تجربه تاریخی مان برگردیم. از نظر تجربه تاریخی، لافل از دید من، ما همچنان معاصر انقلاب مشروطه هستیم به این معنا که هنوز در عرض آن مسائلی که آن انقلاب برای جامعه ما مطرح کرده است حرکت می‌کنیم و به پیش می‌رویم. انقلاب اجتماعی مشروطه به ما این اسکان را داد که مسئله دولت مدرن را تعریف کنیم اما در مورد این که چگونه به این دولت جدید برسیم نه رهنمود خاصی ارائه داد و نه مسیر خاصی را تعیین کرد. نتیجه این بوده که در مسیری که طی کردیم هم عنصری از بالا و هم عنصری از پایین در شکل‌گیری دولت‌ها دخیل

و این در پیوند با این رویکرد است که در این مقاله سعی می‌کنیم به این موضوع بپردازیم. در دوره‌های مختلف تاریخ ایران، ساختار و فرآیندهای دولتی بارها تغییر کرده است. این تغییرات به دلایل مختلفی انجام شده است. گاهی به دلیل تغییرات اجتماعی و اقتصادی، گاهی به دلیل تغییرات سیاسی و نظامی. اما در هر صورت، این تغییرات نشان‌دهنده تلاش برای سازگاری با شرایط جدید است. ما باید به دنبال راه‌حلی باشیم که بتواند به کشورمان کمک کند تا بتواند با چالش‌های جهانی و داخلی روبرو شود و بتواند به توسعه پایدار دست یابد.

در تاریخ کشور ما، در هر دوره‌ای که ساختار و فرآیندهای دولتی تغییر کرده است، این تغییرات به دلایل مختلفی انجام شده است. گاهی به دلیل تغییرات اجتماعی و اقتصادی، گاهی به دلیل تغییرات سیاسی و نظامی. اما در هر صورت، این تغییرات نشان‌دهنده تلاش برای سازگاری با شرایط جدید است. ما باید به دنبال راه‌حلی باشیم که بتواند به کشورمان کمک کند تا بتواند با چالش‌های جهانی و داخلی روبرو شود و بتواند به توسعه پایدار دست یابد.

بوده‌اند. تا آن جا که به عناصر بالایی مربوط می‌شده، یا توجه به وضعیت توازن قوا در منطقه و اتفاقات سیاسی‌ای که افتاد ما به حکومت رضاخانی رسیدیم. این حکومت رضاخانی عملاً نقش مهمی ایفا کرد. به این معنی که به مجموعه‌ای از مسائل اجتماعی که در قالب انقلاب مشروطه طرح شده بود، تجسم واقعی بخشید. یک نوع به اصطلاح شکل اجرایی به این مسائل داد.

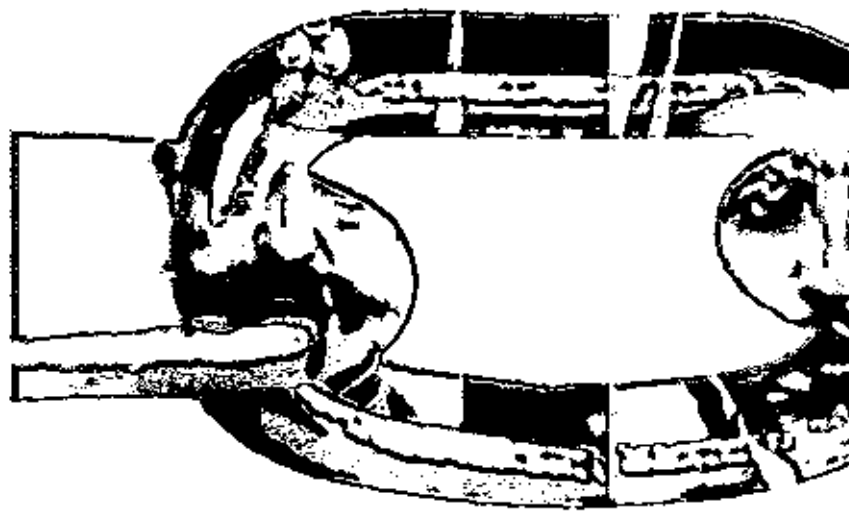
خیلی‌ها سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ را دوره مهمی در فرآیند دولت‌سازی می‌دانند. اعتماد: از لحاظ نهادی این دوره بسیار مهم است. افراد مهمی هم در این دوره فعال بودند مثل فروغی یا داوور. این‌ها افرادی بودند که نهاد دادگستری را ساختند و این نهاد همچنان دوام پیدا کرده است. به هر صورت آن‌ها چیزهایی ساختند که به رغم تحولات سیاسی، به رغم این که خیلی‌ها سعی کرده‌اند به آن‌ها تعرض کنند و از بین ببرندشان می‌بینیم که چنان سالم به دردمانده، اعتبار دارند. به حیات خود ادامه داده‌اند و به نوعی جامعه مدنی و دولت را مدیریت می‌کنند.

بنابراین ساخته شدن این نهادهای عمومی در سطح دولت بسیار مهم است. چیزی که اهمیت دارد این است که ما چگونه این نهادهای عمومی را از نهادهای دیگر دولت متمایز کنیم. باید بگوییم مفهوم دولت در این جا مفهوم خیلی مبهمی می‌شود. این جا ما باید با تعیین مصداق، مقصود خود را برسانیم. تفاوتی است میان دولت و حکومت.

منظور از حکومت، دولت‌های مشخصی است. مثلاً می‌گوییم دولت مصدق فلان کار را کرد. منظور ما حکومت (Government) است.

این تپ دولت (Government) یا آن تپ دولتی (state) که در حد نهادهای عمومی کار تنظیم روابط اجتماعی را بر عهده دارد فرق می‌کند. بنابراین اگر دولت را به معنای دوم بگیریم می‌توانیم بگوییم ما تا آستانه انقلاب اسلامی یک نوع تجربه لیبرالیستی داشتیم. البته در سطح برنامه‌های دولتی، بالا و پایین خیلی بیشتر است. در زمان شاه سعی کردند برنامه‌های اقتصادی تنظیم کنند و توسعه اقتصادی را در پرتو امکانات حقوقی که از لحاظ ملی و بین‌المللی فراهم شده بود به پیش ببرند. حالا این که در توفیق و شکست این برنامه‌ها چه بکنیم بستگی به این دارد که چه منظری اتخاذ کنیم.

به هر صورت اتفاقی که افتاد این بود که در عرصه اقتصادی به اتکالی نهادهای عمومی‌ای که تاسیس شده بود، ما عملاً به یک اقتصاد بازاری تعمیم یافته، لافل بعد از اصلاحات ارضی رسیدیم و برای شکل و شمایل جامعه اقتصادی ما که در زمان مشروطه روستایی بوده یک دغدغه این چشم‌انداز به وجود آمد که به زودی این جامعه صنعتی خواهد شد. به نظر می‌رسد. بعد اگر این اتفاق در زمان شاه هم نمی‌افتاد، قریب‌الوقوع بود و گمان این بود در



تکلیفاتی است که این نهاد در قبال شهروندان و سایر ذی‌نفعان در این نظام دارد. این نهاد باید در جهت تحقق اهداف خود تلاش کند و در صورت لزوم با سایر نهادها همکاری نماید. این نهاد باید در جهت تحقق اهداف خود تلاش کند و در صورت لزوم با سایر نهادها همکاری نماید. این نهاد باید در جهت تحقق اهداف خود تلاش کند و در صورت لزوم با سایر نهادها همکاری نماید. این نهاد باید در جهت تحقق اهداف خود تلاش کند و در صورت لزوم با سایر نهادها همکاری نماید.

رفتن فرهنگی مان وجود دارد برای این که خودمان را با دنیا تنظیم نکنیم مجبور شدیم که از منابع ایندولوپیکمان استفاده کنیم. در زمان انقلاب که ما در برابر شاه بودیم ملاک‌های مخالفت ملاک‌های سیاسی و دموکراتیک بود و بنابراین همه دنیا زبان ما را می‌فهمیدند. وقتی هم که آمدیم دولت تاسیس بکنیم، مجبور شدیم از منابع فرهنگی مان استفاده کنیم. در طول مبارزه با رژیم شاه مجبور شدیم از این منابع فرهنگی بیشتر و بیشتر استفاده کنیم و تنها نهادی که از دیکتاتوری و استبداد جان سالم به در برده بود، نهاد روحانیت بود. بنابراین عناصر دینی بیشتر و بیشتر در تنظیم روابط ما نقش بازی کردند.

در نتیجه وقتی آمدیم دولت تشکیل بدهیم، متوجه شدیم باید چندین کار بکنیم. اولاً جامعه مدنی ایرانی را از نو تعریف کنیم. یک جامعه مدنی روی زمین تاسیس کنیم و یک جامعه مدنی زیرزمین. همین طور یک دولت ملی روی زمین تاسیس کنیم و یک دولت ملی زیرزمین، یعنی کاری که هیچ ملتی توان انجام آن را ندارد، هزینه این کار فوغلست. بنابراین در حالی که انقلاب کردیم که ریخت و پاش‌های نهادی سلطنت جمع شود، به ریخت و پاش‌هایی نهادی میتلا شدیم که تکثیرشان نامحدود است.

وقتی شما از این چار چوب نگاه می‌کنید می‌بینید که تداخل عجیبی به وجود آمده است. این را از این جهت می‌گویم که شکل طبیعی قضیه در جا و زمانی که چنین دوگانگی‌ای در کار نباشد این است که تفاوت در سیاست‌ها از دولتی به دولت دیگر باشد. مثلاً بگوییم دولت آلمانی این کار را کرد و دولت مصدق آن کار را. بنابراین قاعدتاً نباید در مورد نهادهای عمومی نژادی باشد که مثلاً دادگستری یا آموزش و پرورش یا دانشگاه چگونه باشد. قرار نبود دیگر درباره این‌ها صحبتی باشد ولی می‌بینیم که چنین نیست و حتی در مورد همه نهادهای عمومی اختلاف نظر هست. این نیست که آقای رفسنجانی - فی‌المثل - دولتی تشکیل بدهد و برنامه‌ای را پیش ببرد و بعد کسی دیگری بیاید و فقط حوزه‌های محدودی را مورد سؤال قرار دهد. مثلاً برنامه‌های یک حوزه را زیر سؤال ببرد اما در حوزه دیگر خط دولت قبلی را دنبال کند که انباشت تجربه حاصل شود. می‌بینیم که این اتفاق نیفتاده است. ما شانه به شانه هم انقلاب کردیم اما بعد از انقلاب هرگز روی شانه همدیگر نایستادیم. آری معنی آن تنوع‌هایی که باید در سطح دولت به معنای Government باشد به معنای دولت به معنای state می‌آید و آن را در بر می‌گیرد.

۳۱

اعتماد: بله
 خوب این به چه چیزی بر می‌گردد؟ به اسکیزوفرنی فرهنگی که گفتید؟
 اعتماد: ما اکنون اسکیزوفرنی به قوه چهار داریم و این خیلی بر هزینه است و من نگرانم که چگونه باید آن را جمع کرد. نگران به این خاطر که داریم به کجا می‌رویم؟ با این اغتشاشی که به وجود آورده‌ایم و این قدر موقعت‌نهادهای عمومی را شکننده کردیم. ببینید در این سطحی که من صحبت می‌کنم، مقیاس زمانی ۵۰-۴۰ سال است. ولی در سطح بحث درباره برنامه‌های هر دولت (Government) علی‌القاعده، مقیاس زمانی ۵-۴ سال است. متأسفانه سطره این دهد چهار - پنج ساله دلنا بیشتر و بیشتر می‌شود. بنابراین من اصلاحی فهمم شما با چه استلالی می‌گویید دولت جایگاه مهمی دارد. چون به نظر من موقعت‌دولت به آن معنا که من در نظر دارم، خیلی هم شکننده است.

به این دلیل این‌جا می‌گویم دولت مهم است که همیشه محور منازعات بوده است. حتی موقعت‌شکننده دولت هم به نظر من از همین جا ناشی می‌شود. مناقشات همیشه در قالب دولت مطرح می‌شده است. ما مناقشه‌ای خارج از این قالب ندانسته‌ایم. در طول تاریخ معاصر ما این دولت بوده که می‌بایست متولی امر می‌شده تا کاری پیش برود. شما تاریخ معاصر ما را که نگاه کنید می‌بینید خلاصه‌اش این می‌شود که یکسری طبقات و اقشار اجتماعی یک پروژه سیاسی - اجتماعی داشته‌اند - مثلاً تجار و روشنفکران در آستانه مشروطه پروژه دولت‌سازی را در دستور کار خود می‌گذارند - این گروه‌ها دولت را تاسیس می‌کنند، نهادها را پایه‌ریزی می‌کنند و پروژه‌شان را جلو می‌برند. بعد یکسری گروه اجتماعی دیگر که پروژه دیگری دارند از طریق انقلاب یا هر سازوکار دیگری دولت را تسخیر می‌کنند تا پروژه‌شان را جلو ببرند. اما چون این پروژه‌ها از زمین تا آسمان فرق می‌کند و متولیان هم فقط و فقط دولت است گروه جدید صدر تا ذیل نهاد دولت را بازسازی می‌کنند. این است - همان‌طور که شما هم گفتید - نهادهای عمومی دولت و اصلاح خود دولت (state) موقعت‌شکننده‌ای دارد. اعتماد: من دوباره در این باره صحبت خواهم کرد اما برای این که بحث یک نفره نباشد من فکر می‌کنم دیگران هم نظر دهند.

غنی: نژاد من فکر می‌کنم وارد بحث‌های خیلی تاریخی و جزئیات تاریخی ایران نشویم. برای آن که به نتیجه‌ای برسیم، به نظرم روی همان می‌باحثی که آقای دکتر اعتماد مطرح کردند متمرکز شویم بهتر است. این که چرا نهادهایی که شکل گرفتند نتوانستند کار خود را درست انجام دهند یک واقعیت است. اما چرا این‌طور شد؟

به نظر من اندیشه اقتصاد سیاسی کلاسیک و اقتصاد آزاد کلاسیک ظرفیت‌های فوق‌العاده‌ای دارد که از آن استفاده نشده است. منظورم این نیست که این نظریه برای همه مسائل جواب دارد بلکه منظورم این است این نظریه به‌تر از تئوری‌های رقیب می‌تواند مشکلات را توضیح دهد. به همین خاطر من اصرار دارم ما بحث دولت را به معنای مدرن و کلاسیک کلمه مطرح نکرده‌ایم. یک نمونه‌اش همین بحث آقای دکتر اعتماد است یعنی بحث دولت دموکراتیک.

از خود مفهوم دموکراتیک شروع کنیم. آیا هر چیزی که دموکراتیک است - به این معنا که ناشی از رای توده‌های مردم است - الزماً چیز خوبی است؟ اتفاقاً در عرصه مسائل مهم اداره جامعه، افکار عمومی اغلب اشتباه می‌کنند. دموکراسی معنی‌اش این نیست که هر چه مردم می‌گویند عمل کنیم. این تصور بسیار اشتباهی از دموکراسی است. دموکراسی به معنای محدود کردن حکومت است. هر تصور دیگری از دموکراسی لاجرم به تناقض خواهد

مسیری افتادیم که انقلاب صنعتی تشکیل خواهد شد و جامعه ایرانی، جامعه‌ای شهری خواهد شد و جمعیت شهری بیشتر خواهد شد.

ما در این چار چوب و موقعت‌هستیم که اتفاق مهمی می‌افتد. این تحولات که از زمان مشروطه تا زمان شاه رخ داده است ظاهر اینجاب می‌کرد که ما یک بار دیگر به مشروطه برگردیم. یعنی آن چیزی که به نظر می‌رسد باید به طور معقول در دستور کار قرار بگیرد این است که حالا که این نهادهای عمومی تشکیل شده، برای آن که به پایلاری معقول برسند باید نوعی بازگشت به مشروطه صورت بگیرد. یعنی اسنادزایی شود.

به اعتبار همین اسنادزایی یا به اصطلاح دموکراتیزاسیون است که در انقلاب اسلامی دوباره یک سلسله نهادها در دستور کار قرار می‌گیرند. مثلاً مجلس، مجلس همیشه بود و حتی زمان شاه گاهی موی دماغ او می‌شد. اما بعد از انقلاب قرار نیست نقش مجلس در حد موی دماغ شدن باشد. قرار است این مجلس کارگردان باشد و امور را بچرخاند، نظارت کند، قانون تصویب کند و...

اما این بازگشت به مشروطه (این که باز دیگر خواسته‌های مشروطه را تصرف کنیم) با نیروهای اجتماعی‌ای گره خورده که دیگر انگویش، انگوی مصدق و داور و فروغی و این‌ها نبود. می‌توانیم بگوییم حتی آنهایی که مقداری سایه سکولار داشتند باز نتوانستند نقشی ایفا کنند.

در پرتو حکومت موقت و این که ما چه دولتی را تعیین کنیم و به اصطلاح در عرصه اجتماعی بنشانیم این افراد اساساً مورد سؤال قرار گرفتند و از عرصه سیاسی بیرون رانده شدند و عوض این که پر نقش تر شوند، بی‌نقش تر شدند. حتی نقش انتقادی هم از جانب آن‌ها پذیرفته نشد.

این‌جا به یکباره با این تناقض رویه‌رو می‌شویم که از یک طرف از نظر مشارکت مردم و گستردگی طیف طبقاتی درگیر در انقلاب با یکی از دموکراتیک‌ترین انقلاب‌های دنیا مواجهیم ولی از یک طرف با یک مفهوم بروملی تاریخ، به معنای وقایع تعریف‌کننده مبدا جدید تاریخ، با یکی از «غیردموکراتیک‌ترین انقلاب‌ها» مواجهیم.

این مسئله یعنی این که آن گروهی در باغ ما نیستند برای چه؟ ما یک ملتی هستیم که به دلایل تاریخی (که حالاً نمی‌خواهیم درباره آن بحث کنیم) از یک جنبه ما به نحوی از انحاء - حالاً نمی‌خواهیم از واژه سوء استفاده کنیم - بیش از اندازه‌ای که توان‌اش بوده استفاده شده است - به همین خاطر دوگانه رفتار کرده‌ایم.

ما می‌دانیم که این ملت به لحاظ فرهنگی، دو فرهنگی است. یک فرهنگ ظاهری دارد و یک فرهنگ باطنی. این را می‌توان به بیان‌های مختلف گفته به هر صورت یک دوگانگی در



تجلید این یکی از بصیرتهایی است که لایبرالیزم کلاسیک در اختیار ما قرار می‌دهد.

همین چند وقت پیش بحث مشروعیت و مقبولیت بین آقای مصباح و اصلاح‌طلبان مطرح شده بود. وقتی کلیت بحث را نگاه می‌کنید می‌بینید بحث‌های آقای مصباح منسجم‌تر و منطقی‌تر است. چون یک چارچوب مشخصی دارد ولی بحث‌های طرف مقابل متشوش است. یک جاس می‌گویند مقبولیت یک چارچوب می‌گویند مشروعیت. بعد این دورا با هم مخلوط می‌کنند. بعد پکی را قبول می‌کنند دیگری رانه مشکل اینجاست که ما تصور روشنی از این که از حکومت چه می‌خواهیم و حکومت چه کار باید بکند و یا دموکراسی به چه معنایی است نداریم.

اگر دموکراسی را به این معنا بگیریم که مشروعیت ناشی از رای مردم است - صرف نظر از این که رای مردم چه باشد - حرف کاملاً غلطی است. اگر رای مردم، رای به فاشیسم یا نسل‌کشی است، من با تمام مردم مخالفت می‌کنم. با این دموکراسی هم مخالفت می‌کنم. ممکن است یک عده عوام‌فريب جلو بیفتند و رای مردم را بگیرند، بعد هم بگویند دموکراسی همین است که مردم به ما رای بدهند که ما هر کاری خواستیم بکنیم.

ما باید اسلحه‌های مفهومی عوام‌فريشان را از دستشان بگیریم. حرف بنده این است که توده‌ها اشتباه می‌کنند و باید آن‌ها را آموزش داد. اصلاً وظیفه روشنفکران و اهل فکر چیست؟ این که دنبال توده بیفتند؟ اشکال من به روشنفکران چه این است که این نوع ایده‌ها و ایندولوژی‌ها را بدون آن که اساساً آن را قبول داشته باشند، ترویج داده‌اند و یک اغتشاش فکری عجیبی درست کرده‌اند. ما گرفتار یک اغتشاش فکری هستیم. باید چارچوب فکری روشنی داشته باشیم، حرف‌های روشن و منسجمی بزنیم و مردم را دچار اغتشاش فکری نکنیم.

متأسفانه در کشور ما این اتفاق نیفتاده است. مثلاً روشنفکران موسوم به روشنفکران دینی هیچ تصویری از این که چه کار کرده‌اند، ندارند. آقای دکتر مسروش، حلقه گیان و بعد اصلاح‌طلبانی که از میان آن‌ها برخاستند چه حرف حسابی دارند؟ از کجا شروع کردند و به کجا رسیدند؟ موضوعشان در مورد دموکراسی، حاکمیت مردم، اقتصاد آزاد یا سوسیالیسم چیست؟ آخر نمی‌شود که چرخ را از اول اختراع کرد نمی‌شود که شما به عنوان روشنفکر دینی همه چیز را - تئوری اقتصادی و سیاسی را - از صفر بسازید.

سال ۷۶ بود. در میزگردی با یکی از تئوریسین‌های اصلاح‌طلبان، من پرسیدم که برنامه اقتصادی شما چیست؟ فکر می‌کنید اقتصاد بازار درست‌تر است یا اقتصاد دولتی؟ چون شوق سومی وجود ندارد. اگر دارد شما بگویید. گفته اتفاقاً ما اقتصاد بازار را قبول داریم. گفتیم: پس چرا نمی‌گویید؟ گفت اگر بگوییم مردم به ما رای نمی‌دهند، گفتیم: پس مخالفین دست راستی شما درست می‌گویند شما منافقین جدید هستید چرا مردم را گول می‌زنید اتفاقاً از نظر اخلاقی دست راستی‌ها را ترجیح می‌دهم، چون حداقل ادای روشنفکری در نمی‌آورند.

زمان شاه هم همین داستان‌ها را داشتیم. هر روشنفکری که حرف منطقی و منسجم می‌زد اصلاً روشنفکر حساب نمی‌شد. فقط حوزوادبیات را اگر نگاه کنید می‌بینید که روشنفکران چه بلایی سر ادیبان آورده‌اند. امثال خانلری و تقی‌زاده را که در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ حیثیتی در بین دانشگاهیان و جوانان داشتند نابود کردند. بعد از انقلاب هم این داستان ادامه پیدا کرد. چرا در ایران انقلاب فرهنگی شد؟ اصلاً انقلاب فرهنگی چه نسبتی با فرهنگ دینی ما دارد؟ اصلاً در اسلام یا کلا دین می‌شود انقلاب کرد؟ خوب چه کسانی این کار را کردند؟ روحانیت سنتی ما یا همین روشنفکران؟ بنابراین من فکر می‌کنم این‌طور مسائل ما حل نخواهد شد. [۱] یعنی شما تمام این مشکلات را به ایهام و اغتشاش فرهنگی که روشنفکران ایجاد کرده‌اند نسبت می‌دهید؟

خنی لزاد: بله، البته این که دلایل آن چیست، اگر وارد بحث‌های شوم بحث جداگانه‌ای خواهد بود. به طور خلاصه تصور من این است که اشکال روشنفکری ما این بوده که از بحث ساده و بسیار مهم آزادی، اقتصاد آزاد و لایبرالیزم خیلی راحت گذشتند. به صرف این که دو کتاب از مارکس خوانده‌اند، منتقد لایبرالیزم شده‌اند. اصلاً بحث آزادی در کشور ما مطرح نشده است. شما یک نفر روشنفکر طرفدار آزادی یا لایبرالیزم در ایران نام ببرید؟

[۱] به غیر از خودتان؟ غنی‌نژاد: بنده را که اصلاً در زمره روشنفکران نیاورید. چون هیچ کس در این مملکت من را به عنوان روشنفکر به رسمیت نمی‌شناسد. خیلی برای ما مایه بگنارند می‌گویند فلائی اقتصاددان طرفدار لایبرالیزم است. آن هم با یک علامت تعجب تحقیرآمیز.

تقوی: می‌شود مسوول‌های دیگری را هم مورد بحث قرار داد. چون بحث بسیار گسترده است. بنده هم شاید ترجیح بدهم حرف‌های دیگری بزنم، اما فکر می‌کنم بهتر این است که گفت‌وگو شود. در نتیجه من در دو بخش صحبت می‌کنم. در بخش اول به صحبت‌های آقای اعتماد می‌پردازم. در مجموع توصیفی که ایشان از تاریخ صد ساله گذشته ما کردند درست است. منتها در توضیح علت مشکلات سعی می‌کنم عواملی غیر از دلیل هویتی، شخصیتی یا فرهنگی یک ملت که آقای اعتماد اشاره کردند را پارگو کنیم. به نظر من اگر به این جا برسیم که ما ملتی هستیم که یکسری معایب ذاتی داریم - مثلاً دو شخصیتی هستیم یا چیز دیگر

- آن قدر دستمان باز نیست که راه حل پیدا کنیم و به بن‌بستی که آقای اعتماد گفتند خواهیم رسید، چون بالاخره باید با همین خشت جامعه را ساخت و اگر این خشت معیوب باشد، نمی‌گیرد.

من نمی‌خواهم تعریف جامع و مانعی از دولت ارائه دهم ولی برای این که روشن شود حدوداً از چه چیزی صحبت می‌کنیم به دو مسئله اشاره می‌کنم. وقتی از دولت صحبت می‌کنیم اولاً یک نظام هماهنگ حقوقی - سیاسی را در نظر داریم و در درجه دوم چیزی را که به آن دیوان‌سالاری می‌گوییم. یعنی مجموعه کارمندان مجربان متخصص و از همه مهم‌تر یک سلسله مراتب روشن در دستگاه‌های اجرایی. به این مجموعه می‌گوییم دولت. مصداق‌اش می‌شود مثلاً دولت آقای خاتمی یا دولت آقای احمدی‌نژاد.

وقتی به این معنا از دولت صحبت می‌کنیم منظورمان دولت به معنای State است. از آغاز تاسیس دولت به این معنا - که حدوداً ۲۰۰ سال می‌شود - به عبارتی بنیان‌گذار آن ماکیاوینی است - تا امروز دولت‌ها خود را تصحیح کرده‌اند و سعی شده این نظم بهتر و کارتر شود و پاسخگوی مسائل بیشتری باشند.

به نظر من ما هم در ایران این کار را کرده‌ایم. ما نه‌تنها از آن‌ها خاص و جدا از عالم نبودیم، ما منتها همان‌طور که دکتر اعتماد گفتند با صرف هزینه‌های بسیار زیادتری این کار را کرده‌ایم. مثل یک بچه که تازه دوچرخه‌سواری یاد می‌گیرد، منتها عوض این که به مرور زمان نکان‌های دوچرخه را کمتر کنیم، دائماً موج‌های بزرگ‌تری ایجاد کرده‌ایم و دائماً زمین خورده‌ایم. اصلاً از خیر دوچرخه‌سواری گذشته‌ایم و دوباره چیز دیگری را امتحان کرده‌ایم. برای توضیح این نکان‌های شدید می‌توانیم مثل آقای اعتماد بگوییم ما به عنوان یک ملت خاصی دارای رفتاری دوگانه هستیم. یا به مباحث فرهنگی برگردیم مثلاً این که در ممالک خاورمیانه دولت مدرن تاسیس نمی‌شود.

من نمی‌گویم این مسائل دخیل نیستند. من یک مقیاری صحبت آقای اعتماد را قبول دارم که می‌گوید ما دچار اسکیزوفرنی هستیم. منتها این مسئله را باید به یک مفهوم قابل فهم و قابل تحلیل تبدیل کرد. واقعیت این است ما یک کشور داشتیم ولی یک ملت نبودیم. به همین جهت هم نگرانی ما در از بین رفتن این کشور، ما را به پیگیری کارهایی وادار کرده است که شاید در وهله اول عقل سلیم آن را توصیه نمی‌کند. شما جنگ جهانی اول و دوم را نگاه کنید بسیاری از امپراتوری‌ها تکه تکه می‌شوند. جاهای خیلی محدودی است که به شکل اولیه‌اش باقی می‌ماند و پکی از این کشورها، کشور ماست. این نشان‌دهنده توانمندی نخبگان ما بوده است که این کشور را تکه تکه نماند. به رغم آن که هم تعداد این نخبگان محدود بوده و هم کارشان با یکسری گرفتاری‌ها همراه.

مثالی بزنم. در ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ که وثوق‌الدوله می‌بندد، مهم‌ترین مخالف مدرس است. اما در عین حال می‌بینیم که در مجلس چهارم مدرس از اعتبارنامه وثوق‌الدوله دفاع می‌کند. شاید فکر کنید این رفتار دو شخصیتی یا همان اسکیزوفرنی است. اما از منظر دیگری نگاه کنیم به نظر می‌رسد آن‌ها مجبور شده‌اند تکه‌هایی از شخصیت خود را ببرند تا بتوانند کلیتی را حفظ کنند. کاملاً معلوم است که رجال ما این دوگانگی شخصیت را پذیرفته‌اند برای این که احساس کرده‌اند مملکت به این که من تمام حرف‌هایم را بزنم، احتیاج ندارد و یا اصلاً این که من تمام حرف‌هایم را بزنم برای کشور خطرناک است.

حالا این بخش ماجرا به کنار. به نظر من مشکل ما این جا بوده که نتوانستیم تصحیحات کوچک بکنیم. دلیل‌اش هم این بوده که بر زمینه قانونی عمل نکردیم. می‌دانیم که همه نظم‌های سیاسی - حقوقی تناقضاتی دارند مثلاً در فرانسه، از زمان انقلاب فرانسه تا زمانی که جمهوری نسبتاً تثبیت شده‌ای برقرار شد (یعنی جمهوری پنجم) که تازه شبیه سلطنت هم است، دو امپراتوری، سه بار بازسازی سلطنت و پنج جمهوری داریم. ولی دائماً نظم سیاسی در فرانسه در حال تصحیح خود بوده است ولی این تصحیحات، که زمانی تند بوده و زمانی دیگر کوچک و مختصر، زمانی ممکن شده است که دولت بر زمینه حقوقی عمل کرده است. ماجرا از این قرار بوده که اجازه داده‌اند تناقضات نظم سیاسی در پراتیک سیاسی آشکار شود تا بتوان آن را تصحیح کرد.

اما مهم‌ترین ضعف در تجربه ما این بوده که بر زمینه قانونی عمل نکردیم. حتی تمام تلاش‌های ما برای شکل‌گیری یک نظم حقوقی که از قبل از مشروطه شروع می‌شود هم بر زمینه حقوقی و قانونی نبود. بعضی مواقع هم نمی‌توانستیم زمانی ایندولوژی راست و چپ

شاپور اعتماد متولد ۲۰ تیرماه ۱۳۴۰ در شهر تهران است. تحصیلات ابتدایی را در ایران گذرانده است. مدرک لیسانس فیزیک را از دانشگاه لندن گرفته است. تحصیلاتش را تا مقطع دکترای سبیرتیک ادامه داده است. در سطح دکتری مطالعه در باب مبانی علوم شناختی، شروع می‌کند ولی مصادف با وقوع انقلاب به ایران می‌آید. سرانجام در سال ۱۳۶۴ از دانشگاه برنول انگلستان در مقطع دکتری فارغ‌التحصیل می‌شود. از سال ۱۳۶۵ به استخدام انجمن حکمت و فلسفه ایران در آمده است. در پروژه‌های مشترک در زمینه فلسفه با اعضای این انجمن همکاری کرده و از سال ۱۳۸۱ مدیر گروه مطالعات علم انجمن حکمت و فلسفه است.

در این سالها او هسته علم مسنجی را در حوزه معاونت پژوهشی وزارت علوم تاسیس کرده است و از سال ۱۳۸۲ معاون مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور وزارت علوم و از سال ۱۳۸۳ رئیس مرکز تحقیقات علمی کشور بود. سمت‌هایی که امسال از آنها فارغ شد.

او همچنین در دانشگاه تهران، دانشگاه امیرکبیر و دانشگاه صنعتی شریف به تدریس فلسفه علم، فلسفه تکنولوژی و فلسفه ریاضی پرداخته است. از کتاب‌های او می‌توان به منطبق ریاضی چیست؟، تاریخ معرفت‌شناسی، دیدگاه‌ها و پراتیک‌ها، فلسفه تکنولوژی، ساختار علم و تکنولوژی در ایران و جهان، سسی سال عملکرد تولید جهانی علم ایران (مشترک) و معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی اشاره کرد.

تاریخچه
۱۳۸۳

مانع از این شد و یا زمان دیگر دچار مشکل خارجی شده، زمانی انقلاب مشروطه شکل می‌گیرد که جنگ جهانی اول شروع می‌شود و روسی و آلمانی انگلیسی و عثمانی مرزبیر می‌شوند به خاک ما و یکسری کلرهای عجیب و غریب می‌کنند بنابراین شاید فرصت نبوده بر زمینه قانونی عمل بکنیم این‌جا می‌توانیم داخل گیومه بگوییم عمل نکردن بر زمینه قانونی موجه بوده است اما از طرف دیگر تجربه رضاخان را داریم لو در شرایط بحرانی قدرت را به دست می‌گیرد زمانی که ارتش روس دم منجیل ایستاده و باید کاری کرد اما بعد شرایط تثبیت می‌شود در این شرایط کسانی چون داور، تیمورتاش، فروغی و دیگران نظمی سیاسی - حقوقی را شکل می‌دهند اما رضاشاه خود بر اساس این نظم عمل نمی‌کند یعنی یک نظم حقوقی - سیاسی ساخته می‌شود اما در پراتیک سیاسی آن نظم اجرا نمی‌شود.

یعنی تا یک چایی نظم سیاسی - حقوقی دولت ساخته می‌شود اما بعد دولت از کنترل سازندگان نظم سیاسی - حقوقی خارج می‌شود.

تقفی: من ترجیح می‌دهم با همان واژگان خودم مسئله را توضیح بدهم. ببینید فرانسه قانون اساسی نوین دنیا است. آمریکا هم قانون اساسی دارد، اما آن در حد اعلام یکسری ارزش‌هاست و بیشتر اعلامیه استقلال است تا قانون اساسی. اما در فرانسه تأکید بر قانون اساسی است و تمام این قانون اساسی‌ها تناقضات دارند برای رفع مشکلات آن نهادها تأسیس می‌شود: نهاد کنترل قانون اساسی، نهاد کنترل صدا و سیما و غیره که لزوماً هم انتخابی نیستند. بنابراین ساز و کار تصحیح دلنا در حال کار است اما چرا این تصحیحات امکان‌پذیر است؟ چون بر یک زمینه حقوقی - قانونی عمل می‌کنند ما دلنا کارهایی خارج از معمول انجام دادیم یا این که مسائل ایدئولوژیک داشته‌ایم در بعضی مواقع این عمل نکردن بر زمینه قانونی را با ایدئولوژی توضیح می‌دهیم اینجاست که می‌خواهیم به صحبت آقای غنی‌نژاد برگردیم و بگوییم مشکل فقط آن‌هایی نیستند که در دور مهایی دنبال رای مردم می‌رفتند مشکل آن‌هایی هم هستند که رای مردم را قبول نداشتند.

مسئله دیگری که مطرح شد بحث مشروعیت بود که باز در همین چارچوب قابل طرح است. وقتی از مشروعیت صحبت می‌کنیم دو معنا استنباط می‌شود که باید آن را از هم جدا کرد. هیچ دولتی نمی‌تواند فقط بر اساس زور حکومت کند هر دولتی باید خود را توجیه کند من آن بحثی را که توجیه دولت است - یعنی آن چیزی که باعث می‌شود دولت حکومت کردن خود را حقیق بداند و اطاعت مردم را تکلیف - گفتار مشروعیت یا گفتار روانی قدرت می‌نامیم بنابراین به این معنی وقتی چیزی را مشروع می‌دانیم یعنی این گفتار یا فلسفه سیاسی من خواناست اما مشروعیت در معنای دوم یعنی مردم آن را می‌پذیرند این دو از هم متفاوت است ممکن است حکومتی به معنای اول مشروع نباشد اما در معنای دوم باشد مثلاً من حکومت سلطنتی در انگلستان را مشروع نمی‌دانم چون با فلسفه سیاسی من نمی‌خواند اما از نظر مردم انگلستان مشروع است چون آن را می‌پذیرند.

مشکل ما این است که به جای دعوت به عمل بر زمینه قانونی، می‌خواهیم بیرون از زمینه قانونی عمل کنیم. این فقط مشکل چپ نیست مشکل به راست هم مربوط می‌شود در دوره پهلوی جدای از روشنفکران چپ ما یک گفتار روشنفکری لیبرالی داریم که بر اساس مشروعیتی که از فلسفه سیاسی خود استنباط می‌کنند بر این نظر است که مردم نمی‌فهمند و نمی‌دانند و نباید از مردم پرسید که چه می‌خواهند، می‌خواهد یا شتاب یکسری کلرهایی بکند و خود را مقید به زمینه قانونی - حقوقی نمی‌کند.

غنی‌نژاد: نماینده این جریان کیست؟
تقفی: نماینده‌اش تمام دیوان‌سالاران تحصیل کرده‌ای بودند که به دستگاه پهلوی پیوستند. از منصور و هوشیار بگیرد تا مجید مجیدی و اکبر اعتماد که دیوان‌سالاران و متخصصان دستگاه سلطنت شدند. حتی یک جاهایی هم به تناقض رسیدند که با خواندن خاطر ایشان می‌توانید آن را ببینید.

غنی‌نژاد: مگر دیوان‌سالار می‌تواند لیبرال باشد؟
تقفی: معلوم است که می‌تواند مگر آمریکا را کسی غیر از دیوان‌سالاران لیبرال ساختند مگر مارگارت تاچر لیبرال نبود؟ اندیشه لیبرال که فقط اندیشه بیرون از حکومت نیست به قول خودتان اندیشه لیبرالی اندیشه حکومت است. اندیشه محدود کردن حکومت.

غنی‌نژاد: مارگارت تاچر اندیشمند نیست. من سوآلم از شما این بود که نماینده اندیشه لیبرالی زمان شاه را نام ببرید.
تقفی: بنیان‌گذاران سازمان برنامه طرفدار اندیشه لیبرال بودند.
غنی‌نژاد: کدام کتاب را در مورد لیبرالیسم نوشتند؟
تقفی: کتاب رایج به لیبرالیسم نوشتند اما ترجمه کردند به هر حال ما از آدم اسمیت و جان لاک ترجمه داریم و این‌ها در زمان شاه ترجمه شد و در آن زمان از اندیشه لیبرالی بیشتر ترجمه صورت می‌گرفت تا زمان فعلی. اگر در حوزه عمومی از اندیشه چپ ترجمه‌های صورت می‌گرفت محدود به تروتسکی بود.

ببینید من از یک کلیت صحبت می‌کنم. مشکل همان عمل نکردن بر زمینه قانونی است. گفتم که بعضی مواقع این مسئله توجیه بیرونی دارد این هم به این برمی‌گردد که قبل از شکل‌گیری دولت - ملت در ایران ما ملت هستیم اما دولت نداریم. من فکر می‌کنم می‌بایست یک حرکت قانون‌مدارانه به وجود بیاید و این قانون‌مداری در عمل سیاسی به ناچار مورد پذیرش روش‌شناسان، دیوان‌سالاران، نظریه‌پردازان و - قرار بگیرد. حال باب بحث درباره این که این زمینه قانونی بر اساس چه ساختاری توضیح داده شود و چه فلسفه سیاسی پشت سر آن قرار بگیرد، کاملاً باز است. این سطح بحث که من می‌گویم عمیق‌تر از آن است که بحث سوسیال دموکراسی یا لیبرالیسم مطرح شود. اصل در انتخاب ساختاری است که پراتیک سیاسی در چارچوب قانونی - حقوقی انجام شود.

در واقع قواعد بازی مشخص شود.

تقفی: بله، آن وقت متوجه می‌شویم که در ساختن آن چیزی که نظام‌های دموکراتیک می‌نامیم، نه‌اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک و نه‌اندیشه‌های لیبرالی، به تنهایی کار ساز نیستند. این منظر به گمانم مقداری از بحث‌مان را ایدئولوژی‌زدایی کند و از سوی دیگر اگر جرمی باشد، تقسیم جرم شود یعنی جرم میان ما که سعی می‌کنیم یا تفکر مسائلی که با آن روبرو هستیم را حل کنیم تقسیم شود. آن وقت شاید بتوانیم به این بحث هم برسیم که لیبرالیسم فقط اقتصاد بازار نیست. یا دقیق‌تر بگوییم لیبرالیسم نمی‌تواند به تنهایی آزادی با خود به همراه بیاورد چون در کنار دفاع از اقتصاد بازار، دفاع از نهادهایی که آن را کنترل بکنند هم لازم است. دفاع از نهادهایی که اصلاً نتوانند بگویند اقتصاد بازار یعنی چه؟ من فکر نمی‌کنم در کشور ما حتی در میان دست راستی‌ها اعتقاد به اقتصاد بازار وجود داشته باشد. آن هم در کشوری که ۶۰ درصد اقتصادش زیرزمینی است و وقتی کالاها می‌رسد ما از این که آن‌ها را در بازار آزاد بفروشیم یا قیمت‌گذاری کنیم صحبت می‌کنیم در حالی که اصلاً نمی‌دانیم این کالاها از کجا آمده و چگونه. آن کدام آزادی اقتصادی است که ۷۰ بنابر مهم کشور در اختیار دولت نیست.

می‌خواهم بگویم اگر بحث را در یک سطح پایین‌تر باز کنیم، شاید بتوانیم درباره پراتیک سیاسی بر زمینه قانونی و حقوقی به توافقی برسیم. آن وقت بحث درباره کمبودهای این نظم، امکانات مورد نیاز آن و این که چه نیروهایی در چه جهتی تجمیع قدرت کنند و از چه منافع دفاع کنند امکان‌پذیر است. در این بازی ما به تناقضات نظام حقوقی - سیاسی پی می‌بریم و می‌توانیم آن را تصحیح کنیم. در غیر این صورت مثل همیشه مشکلات از طریق تکان‌های شدید حل می‌شود.

غنی‌نژاد: تأکید آقای تقفی بر حکومت قانون و قانون‌مداری بحث را به جای خوبی رسانید. حکومت قانون و قانون‌مداری حلقه مفقوده ماست و من این را قبول دارم. حالا اسمی را هر چه می‌خواهید بگذارید. مشکل لفظ که نداریم. از نظر من اصلاً مهم نیست. اتفاقاً بحث‌های لفظی است که کار ما را خراب کرده است.

بحث این است که چرا حکومت قانون Rule of law برقرار نشده است. پاسخ به این مسئله احتیاج به تئوری دارد و لیبرالیسم یعنی آن تئوری که من به آن اعتقاد دارم و به صورت استدلالی از آن دفاع می‌کنم می‌گوید تا زمانی که اقتصاد آزاد برقرار نشود تا زمانی که منابع اقتصادی در دست دولت باشد، شما نمی‌توانید حکومت قانون داشته باشید. زمانی که در سال ۷۶ آقای خاتمی بحث جامعه مدنی را مطرح کرد من گفتم اولین سنگ بنای جامعه مدنی اقتصاد آزاد است. با اقتصاد دولتی نمی‌توان نهاد مدنی ایجاد کرد یا حکومت قانون داشته. حکومت قانون و آزادی در رابطه با یک حوزه حفاظت شده از آزادی انسان‌ها تعریف می‌شوند. آزادی یعنی این که همه تابع یک قاعده کلی باشند که به آن قانون می‌گوئیم. آزادی به معنای این که هر کس هر کاری خواست بکند نیست. آزادی یعنی در چارچوب قوانین کلی پذیرفته شده که امکان آزادی انتخاب وجود داشته باشد البته به شرط بر هم زدن آن قوانین، یعنی بازی در چارچوب قاعده.

اما زمانی که دولت تصمیم می‌گیرد در جامعه چه چیزی تولید شود و چگونه توزیع شود و اراده دولت معین کند که معیشت مردم چه باشد، یعنی امکان وجود حکومت قانون وجود ندارد. وارد بحث تئوریک نمی‌شوم فقط به تجربه‌های تاریخی اشاره می‌کنم و از آقای تقفی می‌پرسم در کدام کشوری حکومت قانون شکل گرفته که اقتصادش اقتصاد بازار نبوده است.

امروز حتی اقتصاد کشورهای اروپای شمالی و اسکندریای که حکومت سوسیال دموکرات دارند، اقتصاد بازار است. تنها سیستم باز توزیع درآمد است که سهم دولت را در اقتصاد زیاد می‌کند اما از نظر نظام اقتصادی و تخصیص منابع برای تولید نقش دولت بسیار اندک است. در عرصه توزیع است که دولت مالیات‌های تصاعدی می‌گیرد و آن را باز توزیع می‌کند. به همین خاطر شما در این کشورها آزادی دارید. در غیر این صورت اراده دولت و دیوان‌سالاران به شهروندان تحمیل می‌شد و نهادهای مدنی امکان شکل‌گیری نداشتند. نمونه دیگر سندیکالیست‌های ما هستند. سندیکالیست‌های ایران اغلب چپ هستند اما توجه نمی‌کنند که سندیکا تنها در اقتصاد آزاد می‌تواند شکل بگیرد. اقتصاد دولتی و سوسیالیستی اجازه به وجود آمدن سندیکا را نمی‌دهد چون تخصیص منابع دست دولت است و اگر به سندیکا اجازه چانه‌زنی بر سر تخصیص منابع را بدهد دیگر نمی‌تواند سیستم اقتصادی‌اش را اداره کند. در تمام کشورهایی که اقتصاد دولتی یا سوسیالیستی داشتند هیچ وقت سندیکای آزاد نداشتیم. سندیکاهای آزاد و نهادهای مدنی واقعی فقط در کشورهایی شکل گرفتند که اقتصاد آزاد داشتند.

ما می‌خواهیم بحث شما را در زمینه‌ای تاریخی طرح کنیم. ساختاری که شما از آن صحبت می‌کنید به لحاظ منطقی کاملاً درست است اما باید آن را در زمینه اجتماعی دید. لازم است چنین ساختاری وجود نپروهای اجتماعی‌ای است که از دولت استقلال داشته باشند و بتوانند در برابر دولت موازنه‌ای برقرار کنند. مشکل اساسی ما این بوده که چنین زمینه‌ای در تاریخ و جامعه ایران وجود نداشته است...

اعتماد: به نظر من بحث به جهتی رفت که لازم است آکادمیک‌تر و نظری‌تر صحبت کنیم. اگر بخواهیم پایبند بحث به این صورت باشیم و محور مسئله را دولت قانون بدانیم، آن وقت قضیه را می‌توان این گونه طرح کرد که نطفه حکومت قانون - حکومت قانون به همین معنا که امروزه در دنیا مصطلح است - در مشروطیت پسته شد.

این اصطلاح در زبان فارسی خیلی رساست و نشان می‌دهد کسانی که واژه حکومت قانون را در برابر Rule of law انتخاب کردند، ذهن روشنی داشتند. چون این قدر واژه دقیقی

از نظر تجربه تاریخی
ما همچنان معاصر
انقلاب مشروطه
هستیم
انقلاب اجتماعی
مشروطه به ما این
امکان را داد که مسئله
دولت مدرن را تعریف
کنیم اما در مورد
این که چگونه به این
دولت جدید برسیم نه
رهنمود خاصی ارائه
داد و نه مسیر خاصی
را تعیین کرد

انتخاب کردند که جای چون و چرا ندارد. به هر حال من فرض را بر آن می‌گذارم که آن‌ها بصیرت کامل داشته‌اند و ۱۰ سال پیش می‌دانستند که چه کار کنند. در عوض نسل ما بی‌عرضه و فاقد آن بصیرت شده و نمی‌دانیم که چه کار کنیم. فرض کنید تمام تحولات ایران در این مدت را در یک حادثه عالی متمرکز کنیم یعنی تمام انقلاط زمان مشروطه رضاخان، نهضت ملی شدن نفت و انقلاب را در یک زمان جمع کنیم و تمام این حوادث به یک حادثه تبدیل شود و بر اساس این حادثه یگانه وضعیت خودمان را با وضعیت جهانی مقایسه کنیم. در این صورت اگر هلندی‌ها در قرن شانزدهم، انگلیسی‌ها در سال ۱۶۴۰ و فرانسوی‌ها در سال ۱۷۸۹ انقلاب کردند ما هم در سال ۱۹۷۹ انقلاب کردیم. از این منظر ما در بررسی تطبیقی انقلاب‌های جدید موفقیت منحصر به فردی داریم. ما آخرین انقلاب از سری انقلابات جدید بودیم، اما به خاطر وضعیت جهانی که بر ما تأثیر گذاشت و اختلال‌هایی که زندگی سیاسی‌مان به وجود آمده بود، هیچ نیرویی در جامعه ما نبود که این انقلاب را رهبری کند مگر سستی‌ترین نیروی اجتماعی.

این یک نوع تناقض در انقلابات جدید است. چون انقلابات جدید را نیروهای جدید رهبری کردند نه نیروهای سنتی، اما در ایران وظیفه رهبری به طریقی بر گردن روحانیت افتاد. روحانیت به یکباره متوجه شد که بایستی مدرنیزاسیون در ایران را پیاده کند. به خاطر این که به نوعی این وظیفه ملی به او محول شد. این تناقض، پیچیدگی‌های وضعیت ایران را نشان می‌دهد. اگر مسیر اقتصاد آزاد را در کشورهای دیگر نگاه کنید می‌بینید که اقتصاد آزاد مابقی تاریخی داشته است. در آن جا اقتصاد، سرمایه‌داری کشاورزی یا به پای یک نیروی دیگر یعنی دولت مطلقه شکل گرفت.

در اروپا دولت مطلقه‌ای وجود دارد و دائم هزینه‌هایش بالا می‌رود اما وقتی می‌خواهد از مردم مالیات بگیرد، بلافاصله مردم انواع و اقسام نظارت‌ها را بر روی آن اعمال می‌کنند. مردم می‌گویند دولت باید ایمن کار و آن کار را بکند تا ما برای دولت هزینه کنیم و به این ترتیب انقلابات جدید شکل می‌گیرد اما در صورتی که دوره رضاخان را در ایران تعاد شکل‌گیری دولت مطلقه در نظر بگیریم رضاخان بعد از انقلاب ظهور می‌کند و تناقض اینجاست.

در ایران دولت به خاطر مسئله نفت یک استقلال نسبی از جامعه پیدا کرد و این استقلال باعث شد که همه جور ادعا داشته باشد و همه نوع تصرفات اعمال بکند. دولت در ایران دولت مالیات نیست و منابعی هم که دارد مثل کشوری همچون ترکیه نیست که تورسیم‌اش به عنوان مهم‌ترین منبع - از پایین بچوسد و به بالا برود، بلکه منابعی است که از بالا می‌آید و دولت وظیفه تقسیم آن را ندارد و این وظیفه را هم به نحو خیلی بدی انجام می‌دهد. حجم ریخت و پاش دولت زیاد است، توزیع را به شکل نابرابر انجام می‌دهد هزار و یک گرفتاری دارد و تازه یکسری کارهای خاص هم می‌خواهد انجام دهد.

همه دولت‌ها در ایران می‌گویند ما باید به فکر نان شب مردم باشیم. بنابراین باید آهسته برویم و آهسته بپاییم. پادم می‌آید زمانی آقای خاتمی از وزیر بازرگانی تجلیل می‌کرد که با چه شکر دی توانسته این نان شب مردم را حفظ کند در صورتی که در سیلوها تا دو هفته بیشتر ذخیره نبود. فکر کردم حالا که این همه امکانات تحقیقاتی دنیا را در این کشور بسیج کرده‌اند و به اندازه کافی هم موفق بوده‌اند چرا هیچ وقت تصمیم نمی‌گیرند که تولید کنیم و هزار کالای اساسی دیگر را از طریق تکنولوژی زیاد کنند که این مسئله نان شب این‌طور مطرح نباشد. تولید کشاورزی را از طریق تکنولوژی اضافه کردن که دیگر شوق‌القدر نیست. یک بار در این کار سرمایه‌گذاری کنید و نگویند که دولت جز عذاب و چندان در مورد نان شب مردم هیچ کار دیگری ندارد. اصلاً این مسئله از نظر نظامی هم خطاست. چرا ما که این قدر کشور پر مخاطره‌ای هستیم باید درگیر این قضیه باشیم. اگر توانستیم تولیدات کشاورزی را با بالا رفتن تهدیدات کمی بالا ببریم که تمام گرفتاری‌هایی که زمان جنگ وجود داشت چیران شود باز هم می‌توانیم آن را افزایش بدهیم.

تکنولوژی این ماجرا هم مثل تکنولوژی هسته‌ای سری نیست بلکه دولت به راحتی یا همین بودجه و محققین موجود و امکاناتی که دانش ژنتیک تأمین کرده نیست می‌تواند از این بهانه محروم شود، ولی هیچ نهادی نیست که بیاید و این مسئله را مطرح کند و پاپش هم بایستد.

بحث مشکلات این سیستم یعنی معضل گرانی و ارزانی و فساد در توزیع و - هم به کنار. اصلاً این پروژه باید به عنوان مسئله‌های نظامی مطرح شود. از لحاظ نظامی سطح تولیدات کشاورزی ما را که دائماً در وضعیت جنگی و مخاطره‌آمیز هستیم، آسیب‌پذیر می‌کند. در نتیجه این که ما تمایل پیدا نمی‌کنیم به این که یکسری کالاهای اساسی مردم را از دست دولت خارج بکنیم خود دانستنی است.

چرا دولت ما تبدیل به دولت مالیات نمی‌شود؟

اعتماد: معنی مالیات این است که طبقات اجتماعی بر تخصیص منابع توسط دولت نظارت کنند و قانع از این که هر دولتی تشکیل شود و چه برنامه اقتصادی داشته باشد، شکل رقابت اقتصادی بین طبقات و مسائلی از این قبیل را تعیین کنند.

این مسئله دشواری است که ما در آن مانده‌ایم چون یک مقداری مثل ماجرای مرغ و تخم مرغ است. چون شما فکر می‌کنید که علی‌الاصول چیران اجتماعی که بخواهد این نظارت بر دولت را اعمال کند می‌بایست از دل بازار بیرون بیاید و بازار می‌بایست در این زمینه ابتکار داشته باشد، ولی متأسفانه در این سال‌ها می‌بینیم که بازار بسیار ذهنیت محافظه‌کارانه‌ای

مراد تقفی و اکثر ابا مقالاتی که در دو دهه گذشته درباره حوزه‌های علوم سیاسی و اجتماعی نوشته، می‌شناسیم. تقفی تحصیلات عالی به رشته فنی را در سوئیس گذرانده و هم‌اکنون در دوره دکتری علوم سیاسی در فرانسه مشغول تحصیل است. تز دکتری او درباره تقسیمات کشوری است. تقفی در سال ۱۳۷۵ با جمعی از همفکرانش نشر پژوهشی شیرازه را تأسیس کرد و بعد از پدرش، رضا تقفی، سردبیری فصلنامه فرهنگی اجتماعی گفتگو را بر عهده دارد.

در این زمینه دارد.

بر خلاف زمان مشروطه که افراد متفکر و اهل قانون در بازار وجود داشت، اگر کسی باشد می‌خواهد از رانتی استفاده کند و گرنه این‌طور نیست که بازار از موضع حقوقی اعلام کند که باید قوانین اجرا شود و در عوض ما هم حاضریم مالیاتمان را بدهیم.

بازار فعلی تبدیل به یک زانده کونفورمیست می‌شخصیت شده که آن سرش هم ناپیداست. وقتی با بازار بیان صحبت می‌کنید می‌بینید که از آن‌ها حدی بی‌تر وجود ندارد. چه بان فکر و ذهن روشنی در مورد منافع‌شان دارند که حد ندارد. اما منطق این ذهن روشن تنها در چهار چوب بیزنس خود او درست است. ولی صاحب فکر ملی نیستند.

بازار فعلی دیگر آن بازار صد سال پیش نیست که دغدغه مصلحت ملی داشته باشد حتی بازار آستانه انقلاب هم نیست که شخصیتی داشته باشد.

یعنی زمانی که وارد دولت شدند در آن حل شدند.

اعتماد: عملاً تحلیل رفته‌اند. حالا شبکه‌هایی ایجاد شده که می‌دانند چگونه با وضعیت کنار بیایند. خود بازار هم آن‌ها را می‌کند که هزینه این سپید ختم بالاست، اما توجه داشته باشید که خود بازار و بخش خصوصی در این ماجرا نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. خود بازاری‌ها می‌گویند اصلاً بدون این ماجرا، کار نمی‌چرخد و به سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اگر چه ناراضی هستند چون هزینه هم هست.

این یک طرف قضیه است. طرف دیگر قضیه ایجاد یک طبقه نوکیسه است در حالی که کسانی که صاحب نسیبند و چندان‌چند بازاری بوده‌اند تبدیل به قلیب‌های ریز اقتصادی شده‌اند که تمایل شدید دارند مالیات بدهند.

بنابراین با نگاهی به طبقات اجتماعی، امید به این که تکنوکراسی اقتصادی ما یا قریب‌انش یعنی بازار بتوانند دولت را تبدیل به دولت مالیات کنند وجود ندارد. خوب پس حل قضیه چگونه امکان‌پذیر است؟ حل‌اش پارادوکس است. لیکن چاره‌ای جز آن نیست همان‌طور که گفتیم در اروپا دو جریان یکی دولت مطلقه و دیگری اقتصاد سرمایه‌داری است که رشد می‌کند و می‌باید گله‌شان انقلابات مدرن است. جنب‌آقای غنی‌نژاد می‌گویند منابع اقتصادی آزاد شرط تأسیس حکومت قانون است. سؤال من این است که این منابع اقتصادی آزاد از کجا باید بیاید؟ یک شبه خصوصی‌سازی بکنیم؟ مثلاً آلسانی‌ها را بیایم که خصوصی‌سازی را بر ایمان انجام دهند؟ اگر فکر می‌کنید با رخ دادن خصوصی‌سازی از دل آن قانونمندی در این کشور بیرون خواهد آمد سخت در اشتباهید. بنابراین چاره‌ای پارادوکس گفته شما (خرندانه) روبرو می‌شویم. این که دولت خیلی مهم است. چون در حالی که ظاهر این دولت حکومت قانونی است باید منابع لازم برای حکومت قانون را هم خودش ایجاد کند. غنی‌نژاد: این اتفاق هیچ وقت نمی‌افتد.

اعتماد: خوب ایشان معتقدند هیچ وقت این اتفاق نمی‌افتد. اما آیا از این پارادوکس گریزی وجود دارد؟ ما در مرور طبقات اجتماعی در ایران دیدیم تنها نیروی قابل ملاحظه روحانیت است که انقلاب تنها با اتکاب آن پیش برده شد. چون نیروهای دیگر به نوعی محذوف بودند و یا وزغ‌های نبودند.

جریان روحانیت سابقه صد ساله‌ای در حضور در عرصه سیاست دارد. این جریان یک بار سعی کرد مسئله شرع و قانون را حل بکند و مشروطه هم ظاهر نظام سیاسی - حقوقی‌ای بود که بر پایه یک چنین راه حلی بنا شد و بر بنیاد همین نظام سیاسی - حقوقی ما به دوران رضاخان می‌رسیم و بعد از آن مرحله به مرحله بعدی.

با توجه به این که بازار ما از نظر سیاست اجتماعی این قدر آسیب‌پذیر شده است ما باید توجه‌مان را معطوف به چگونگی شکل‌گیری لایمپندی روحانیت کنیم و به دنبال این پاسخ باشیم که آیا این طبقه می‌تواند که مستقل از منابع اقتصادی که آقای غنی‌نژاد لازمه حکومت قانون دانسته‌اند، نظم سیاسی - حقوقی حکومت قانون را اعمال کند یا نه؟ در نتیجه نزاع بین این نیروی اجتماعی و دولت همین‌طور به صورت اصطلاحی ادامه پیدا خواهد کرد. این موقعیتی است که بنده تأکید داشتیم دوستان به آن توجه کنند چون در این موقعیت شما با دولت دوره گذار روبرو هستید. دولتی که با سرعتی که در دنیا سابقه ندارد از اقتصاد روستایی به اقتصاد صنعتی می‌رسد. در این موقعیت اصطلاحاً طبقه سناریوهای سیاسی بسیار باز است و به خاطر این باز بودن سناریوی سیاسی است که در صورت بروز بحران، من خطر حرکت‌های شبه خودکامه و قیبه را در دستور کار روز می‌بینم. چون به قدری تجدیدنظر برمی‌آید که نظام سیاسی - حقوقی ثابتی در کشور اعمال شود. کند انجام می‌گیرد که ممکن است همین فرصت‌های موجود هم از دست برود و ما موقعیت بدتری پیدا کنیم. بدتر از این موقعیت که من الان ترسیم کردم و در آن چهار تا جامعه مدنی و ۲۶ تا دولت وجود دارد، چون در هر صورت این مجموعه را از طریق اقتصاد نفتی و با یک هزینه بالا نکه داشته‌ایم، اما اگر آن موقعیت فرا برسد، با توجه به این که امکان ظهور شکل‌های اجتماعی و امکان ابتکار و شکل‌گیری منابع انسانی از میان خواهد رفت، با توجه به این که قدرت جامعه مدنی در برابر اقتدار دولت تقریباً صفر - اگر زهر صفر نشود - خواهد شد، در نتیجه تحت یک فشار خارجی و در یک موقعیت ناخشنودکننده، همین نظام سیاسی - حقوقی هم پایرخت خواهد ماند. بنابراین موقعیت فوق‌العاده پر تحرک است. من البته نمی‌خواهم قضیه را در امتیاز کتب ولی چون بحث را بردید در چشم‌انداز تاریخی و موقعیت‌های تاریخی را در نظر گرفتید و بلند فکر کردید، من هم سعی کردم از این زاویه نگاه کنم و بلند فکر کنم. الان روز به روز تجربه اجتماعی ما به تجربه ایتالیایی سال‌های اوایل قرن بیستم نزدیک می‌شود و من کمی دانم نتیجه چه خواهد بود.

یک سؤال، در مورد نیروهای اجتماعی که گفتید آن‌ها توانایی حل پارادوکس دولت را ندارند. آیا الزام‌های جهانی چنین توانایی دارند؟ چون تا همین جا هم دولت‌سازی در ایران تحت فشار الزامات جهانی صورت گرفته است.

اعتماد: الزام‌های جهانی بسیار مهم‌اند یکسری اتفاقات جهانی افتاده که مانع توانیم



دست را بگذاریم زیر چانه و فقط نگاه کنیم. یک عنصر فرادولتی و حتی فرااجتماعی اتفاقات جهانی، انقلابی است که در فیزیک رخ داده و منجر به تحول بنیادی در سیستم ارتباطی کشورها - یا همان ICT - شده است. انواع فرآورده‌های این تحول بنیادین - همچون اینترنت و مکانیزم کلاسی را ایجاد کرده‌اند که دولت ما هم سعی می‌کند بیشتر و بیشتر از موضعی بالا خودش را با آن منطبق کند، ولی از طرف دیگر در این موقعیت امکانات اجتماعی از پایین هم زیاد است. به این معنا که ما در ۲۰۰۲۰ سال گذشته امکان شکل‌گیری سندیکا نداشتیم اما امکان شکل‌گیری اجتماعی در سطح NGO را داریم. فکر می‌کنم ایران یکی از کشورهای است که بیشترین NGO را داراست. کسانی مثل آقای لاهادی معتقدند که آقا دولت را رها کنید و در عوض خود را رها کنید.

می‌شود پیرو صحبت او این جنبه NGO را جدی‌تر گرفته به دولت دل نیندیم که کاری برایشان نکنند چون هر دولتی گرفتاری‌های خودش را دارد. افراد با دیدهای مختلف و با ابتکار شخصی، NGOی خود را تشکیل دهند و ارتباطات جهانی را برقرار کنند. درگیر و حار مسئله هسته‌ای، کسبی در حال ساخت قلمی در خارج از کشور بودند و برای مصاحبه پیش من هم آمدند در میان صحبت‌ها می‌سازان گفتند که اگر حمله بشود اینطور می‌شود یا اینطور می‌شود من گفتم اینطور هم نیست که ما دست روی دست بگذاریم. ما در سال‌های بعد از انقلاب به خاطر وضعیت مان دائمی قرار مغز داشتیم و این‌ها در کشورهای مختلف - و بیشتر از همه جا در آمریکا - برآوردند و افرادی هم نیستند که به کشورشان پشت کرده باشند و قطعا می‌توانند یا مشکل کردن خود و با استفاده از امکانات فضای مجازی در برابر دولت آمریکا از خود عکس‌العملی نشان بدهند. این امکانات و فرصت‌هایی است که قبلا وجود نداشتند. در حالت‌های اضطراری این مکانیزم NGOیی حتما خود را متشکل خواهد کرد.

این یکی از مفره‌هایی است برای فعالیت کردن و نلایم نبودن. من البته ندیده‌ام که فعالیت‌های NGOیی خیلی تأثیر بزرگی داشته باشد ولی تأثیرهای کوچکش محرز است و اگر بلند پرواز نباشیم لاقول این موقعیت می‌تواند سکوی بلند برای قدمی به جلو رفتن. غنی نژاد: آقای اعتماد بحث را به جای دیگری بردند به نظرم بهتر است برگردیم به همان بحث حکومت قانون. من با بحث ایشان کاملا موافقم که در ایران بخش خصوصی به معنای واقعی نداریم بخش خصوصی یا بازار ما متساقنه زانده دولت است. خود این مشکل یکی از نيمات اقتصاد دولتی است. بحث ایشان درباره رابطه دولت و مالیات هم کاملا درست است. گرفتاری بزرگ مالی ۷۰-۶۰ سال گذشته نفت بوده است. چون نفت در آمد آسان‌یابی در اختیار دولت قرار می‌داد و او را از پاسخگویی در مقابل مردم معاف می‌کرد. با افزایش درآمدهای نفتی در دهه ۵۰هـ مالی‌خوایی شاه اوج گرفت به طوری که گفت ما در ۱۰ سال آینده زاین خاورمیانه خواهیم شد. تمام دولت‌های پوپولیستی به همین نحو عمل می‌کنند. فکر نکنید اگر پول نفت را در بین مردم توزیع کنید آن‌ها خوشحال خواهند شد، اتفاقا ناراضی‌ها بیشتر خواهد شد چون انتظارات و تأثیر لوری‌ها در توزیع بیشتر خواهد شد. حالا سؤال این است که چه باید کرد؟ من نلایم نیستیم. معتقدم به حرکت در آوردن نهادها، سیاست‌ها و تمامی ساختارهای سیاسی - اجتماعی در گرو نرم‌افزار بزرگی است به نام فکر و این فکر و اندیشه را روشنفکران جامعه تولید می‌کنند. آن‌ها باید اصلاح شوند و به تبع آن‌ها همه چیز اصلاح خواهد شد. مشکل ما آنجاست. نمونه‌اش همین من و آقای اعتماد و آقای تقفی که از نظر فرهنگی، جایگاه اجتماعی و نظر سیاسی خیلی نزدیک هستیم ولی هنوز نمی‌توانیم به توافق برسیم.

اعتماد: بر سر چه چیز نمی‌توانیم به توافق برسیم؟

غنی نژاد: بر سر مسئله استقرار حکومت قانون که چگونه برای رسیدن به آن عمل کنیم یا برای مسئله نفت که مهم‌ترین مانع است چه راه حلی ارائه کنیم. اعتماد: قرار شد بحث‌مان را روی مسئله حکومت قانون متمرکز کنیم. می‌خواهیم ببینیم شکل‌گیری نحوه تأسیس آن - و چگونه است لیکن برای تبیین مسئله از تجربه کشورهای دیگر الهام گرفتیم و گفتیم مثلا در آن کشورها خو نیروی دولت مطلقه و اقتصاد سرمایه‌داری محرز ماجرا بوده است. بنابراین من هم موافقت و هم راه حل آن را در شکل پارادوکسیکالی مطرح کردم و نگرانی‌ام را هم از این‌که اگر وضعیت به همین منوال ادامه پیدا کند چه خواهد شد.

غنی نژاد: آنچه من معتقدم روی آن توافق نکردیم بحث اندیشه در باب سیاست اجتماعی است. باید قضیه را اول در حوزه اندیشه حل کرد. برای همین مسئله اقتصاد نفتی باید یک راه حل سیاسی - اقتصادی - اجتماعی پیدا کرد. چه کار کنیم که درآمد نفت از دست دولت خارج شود؟ یکی از راه‌حل‌ها بحث حساب ذخیره ارزی بود، اما ببینید دولت با آن چه کار کرد. این‌جا می‌بایست فشار افکار عمومی را متوجه قضیه کرد که جلوی دولت را بگیرد. چقدر از روشنفکران ما وارد این بحث شدند.

یعنی به نظر شما روشنفکران غیر دولتی آن قدر قدرت دارند که میان جامعه و دولت موازنه ایجاد کنند و به عمل دولت قید بزنند؟ اعتماد: خود دولت قانونمدار آقای خاتمی بحث ذخیره ارزی را رعایت کرد؟ غنی نژاد: نکرد.

اعتماد: دیگر چه می‌خواهید بکنید؟

غنی نژاد: همان موقع هم روشنفکرانی که از حکومت قانون دفاع می‌کردند می‌بایست اعتراض می‌کردند مسئله این نیست که راه حل وجود ندارد. راه حل وجود دارد. می‌بایست افکار عمومی را پشتیبان راه حل درست قرار داد. روشنفکران باید افکار عمومی را توجیه کنند که این فشار را وارد نکنند. متساقنه روشنفکران ما به دنبال بحث‌های دیگری هستند که البته نمی‌گویم اهمیتی ندارند اما مسئله اول ما نیستند.

تقفی: من برخلاف معمول احساس می‌کنم که نقاط مشترک در بحث خیلی زیاد است. یکی از نقاط توافق این است که ما تافته جدا بافته نیستیم. ما در جه جان زندگی می‌کنیم و بالطبع می‌توانیم از تجربه جهانی استفاده کنیم. حال این بحث می‌ماند که این تجارب چه چیزی هستند؟ در تفسیر این تجارب اما شاید اختلاف نظر وجود داشته باشد. مثلا با صحبت‌های آقای اعتماد در تفسیری که تشکیل حکومت قانون بر مبنای تضاد قدرت مطلقه و قدرت تجاری ارائه می‌دهند موافق نیستیم. چون ما تجارب دیگری هم داریم که شاید به وضعیت ما شبیه‌تر باشد.

درست است که در انگلستان بسیج مالی برای جنگ باعث شد که نیروهای اجتماعی بگویند اگر می‌خواهید با پول ما بسیج مالی کنید یا ما قرار دادی هم ببندید، پارلمانی ایجاد شود و از ما اجازه بگیرد. اما در آلمان وضعیت به کلی متفاوت است. در آن‌جا جنبش مذهبی رادیکال کشاورزان را بسیج می‌کند. دولت وحشت می‌کند و با طبقات اجتماعی بالا توافق می‌کند. آن‌ها هم می‌گویند اگر در برابر روستاییان توافق با ما را می‌خواهی باید چایی برای ما باز کنی.

در فرانسه وضعیت به شکل دیگری است. دولت از دارندگان حق رای (نمایندگان) دعوت می‌کند که به پارلیس بیانند و صحبتی بکنند. اما آنهایی که آمده بودند صحبت کنند به یکباره انقلاب می‌کنند در حالی که اصلا قرار بر این نبود.

اعتماد: نگاه تطبیقی یعنی همین. من هم در صحبت‌هایم به نحوی تجربه انگلستان را یک سر طرف گرفتیم و وضعیت فعلی خودمان را هم طرف دیگر طیسفد. در مباحث این طرف هم ایتالیا و آلمان قرار دارند که در تجربه‌شان یک دموکراسی نیمه‌بند داشتند که در نهایت مغلوب فاشیسم شدند. تحلیل‌ام این است که تجربه ما شبیه انگلستان و فرانسه نیست بلکه شبیه آلمان و ایتالیاست.

تقفی: دقیقا. به نظر من نکته اصلی در صحبت شما و آقای غنی نژاد این است که ما می‌توانیم از تجربه سایر ملل استفاده کنیم. وقتی در یک کشور فی‌المثل آفریقای دو قوم در حال کشتار همدیگر یا شمشیر هستند خیلی جای این صحبت که با چه تجربه جهانی می‌توان به خروج از وضعیت آن‌ها کمک کرده نیست. اما من فکر می‌کنم در این وضعیت ما در ایران تولا می‌توانیم از تجربه جهانی استفاده کنیم حتی اگر به آن پیشرفتگی نیستیم و این حرف مهمی است. چون در وضعیت بنیان‌گذاری نیستیم و می‌توانیم از تجربه جهانی یاد بگیریم. حال این‌که چه چیزی را می‌شود گرفت بحث دیگری است.

تا نیا به نظرم می‌آید در صحبت‌هایی که برای خروج از وضعیت بحرانی فعلی شد ما برخلاف ۱۰۰ سال گذشته به دنبال راه‌حل‌هایی نمی‌گردیم که مرکز را درست کنند و دو ایده وجود دارد: یکی این‌که باید مرکز را تسخیر و سپس آن را اصلاح کرد. دوم این‌که باید در حاشیه اصلاحات جزئی کرد که در نتیجه‌اش آن مرکزیت هم به خودی خود تصحیح شود. این ایده جدیدی است که فکر می‌کنم صحبت‌های آقای اعتماد درباره NGOها و صحبت‌های آقای غنی نژاد در باب این‌که فعالیت در حوزه اقتصاد و دیگر حوزه‌های جامعه مدنی می‌بایست آزاد شود، حامل همین ایده است. این از آن جهت مهم است که با نگاه به تاریخ اندیشه معاصر ایران می‌بینیم چه چپ و چه راست و چه کسانی که لزوما چپ و راست نیستند و حتی در میان نیروهای مذهبی این تصور مشترک وجود دارد که برای این‌که بتوانیم مسائل را حل کنیم حتما باید دستگاه دولت را در اختیار

همه نظم‌های سیاسی - حقوقی تناقضاتی دارند. مشکل ما این‌جا بوده که نتوانسته‌ایم تصحیحات کوچک بکنیم. دلیل‌اش هم این بوده که بر زمینه قانونی عمل نکرده‌ایم.

داشته باشیم.

طرح این ایده جدید باعث می‌شود که این اسطوره شکسته شود. گرفتن مرکز اگر هم مهم باشد کفاف کار را نمی‌دهد پس باید به حاشیه‌ها توجه کنیم. این حاشیه می‌تواند اسم‌های متفاوتی داشته باشد از جمله جامعه مدنی.

اگر دقت کرده باشید فروش سه قانون در یک دست شمشیر و در دست دیگرش ترازو دارد. ساختار سیاسی - حقوقی هم یک بخش قانونی و حقوقی و یک بخش تشکیلاتی و زوری دارد. یعنی وجهی دارد که مستلزم ساختن است. به این معنی اهمیت وجود یک مدیر قوی در سازمان برنامه و بودجه کمتر از اهمیت وجود مطبوعات آزاد نیست.

بنابر این ایده جدید گرفتن دستگاه دولت نیست که اهمیت دارد. باید چیزهای دیگری هم در اطراف دولت به وجود بیاید که بتواند هم آن را کنترل کند و هم پویایی آن را تضمین کند.

نکته سوم باز همان مسئله عمل بر زمینه قانونی است. مثالی بزنم. به نظر شما دعوی

نا به حال در بحث از یک عامل بسیار مهم غنثت شد افکار در این روابط هیچ عامل قهری وجود ندارد در صورتی که این جامعه انبساط از قهر است. هم قهر پخش شده و هم قهر متمرکز. به این اضافه کنید عدم تعادلی که نیروهای بین‌المللی ایجاد می‌کنند و در طول این ۲۵ سال دائما برای ما مزاحمت ایجاد کرده‌اند. اگر در این شرایط عامل قهر به میان آید، کلری از دست ما ساخته نیست و نتیجه‌اش هرج و مرجی خواهد بود که نهایتش را نمی‌دانیم چیست.

ثقفی: من فکر می‌کنم ریشه ماجرا را در تاریخ معاصر یعنی از دوران مشروطه و حتی ۴۰-۳۰ سال قبل تر از آن پیدا کرد. به دنبال تکاپوهای فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و شامل با جهان خارج ما در ایران دارای یکسری گروه‌های منزلی شدیم. بنابراین به لحاظ اجتماعی من فکر می‌کنم ما از آستانه گذر کردیم.

غنی نژاد: این گروه‌های منزلی Interests group کدامند؟ آقای اعتماد که آن‌ها را از محاذ حذف کردند.

اعتماد: من گفتم می‌تواند بازار باشد، می‌تواند تکنوکراسی مدیران ما باشد. ثقفی: ببینید ممکن است بعضی چیزها با اندیشه‌های ما سازگار نباشد، اما این‌ها وجود دارند. ما می‌بینیم یکسری گروه‌های منزلی به وجود آمده‌اند. الان بحث‌های مهمی در جریان است که ممکن است برای شما مهم نباشد. این که دولت از نظر اسلام چگونه باشد؟ رابطه دولت با فقه چگونه باید باشد؟ چه کسی باید تصمیم بگیرد؟ این تصمیم فردی است یا جمعی؟ چگونه می‌شود حق تصمیم‌گیری را واگذار کرد؟ بحث احکام اولیه یا ثانویه و حکومتی.

تمام این بحث‌ها هست و طرفین بحث هم کوتاه نمی‌آیند. مهم برای من این است. غنی نژاد: از گروه‌های منزلی یک گروه غیر از روحانیات را مثال بزنید.

ثقفی: ببینید نکته مهم این است که در یک بحث و جدل اجتماعی هیچ کدام از طرفین کوتاه نمی‌آیند. در گروه‌های منزلی، دوستان اقتصاددان آقای غنی نژاد را مثال می‌زنم. این گروه وجود دارد و سه، چهار بار اصلاحیه داده و بحث کرده و هر چه هم اتهام زده‌اند که به این یا به آن وابسته‌اند و ندادند و ایستادند و حرفشان را زده‌اند کسان دیگری هم هستند که بحث دیگری را مطرح می‌کنند و پای حرفشان هم می‌ایستند.

به نظر من مملکت ما از یک آستانه گذر کرده است - و این را می‌توانم با استناد به داده‌های آماری و آماری همچون آمار سواد بگویم - این گذر از آستانه به این معناست که گروه‌های منزلی ای به وجود آمده‌اند که پایدارند. این پایداری و پیکری به نظر من خیلی مهم است. هر جا راهشان بسته شود از راه دیگری وارد می‌شوند. این به نظر من تکراری را به وجود آورده است. برای نمونه در کشمکش ما با جهان تیره‌هایی معقول فشار وارد خواهند کرد. حال به هر دلیلی، شاید برای من و شما که هر جا پرویم باید همین کار تدریس و ترجمه را دست بگیریم بد معنوی مآجرا مهم باشد اما برای گروه‌های منزلی که منزلت و اعتبار شلن به جایی میخ شده است انگیزه کنش عقلانی و با درایت بیشتر است.

اعتماد: نکته مهم همان نکته آستانه است. اگر به این آستانه رسیده باشیم بعضی از مواردی را که مطرح کردند باز من متصل به لایه‌بندی تنها گروه منزلی که اشاره کردم می‌دانم تا چیزی خارج از آن.

موارد دیگر را می‌دانم و واقعا از آستانه گذر کرده باشیم. چون شما در مواردی باید به کمیته اولیه رسیده باشید. مثلا اگر بحث اقتصاد دانش‌محور است این متضمن آن است که شما در آموزش عالی به یک آستانه‌هایی رسیده باشید. در حالی که در متن برنامه به این قضیه توجه نشده بود.

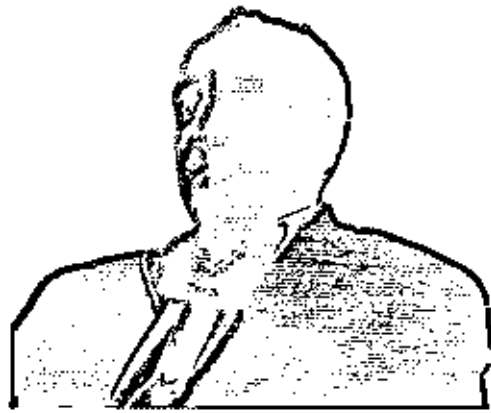
ثقفی: ولی خود شما این کار را کرده‌اید مقاله شما و خسرو خاور نشان می‌دهد که ما در جاهایی انباشت دانش داریم.

اعتماد: نه خیلی، در تحقیق ما تنها به نقطه آستانه اشاره شده و این که نقطه آستانه بسته شده است، و گرنه تا حالا یک مورد هم پیش نیامده که کشور از این نقش بهره‌براری کرده باشد.

در نتیجه هر قدر بر نقطه آستانه تمرکز کنیم باز هم کم کاری کرده‌ایم. به هر حال من امیدوارم گذر از آستانه جایی خارج از کشور روحانیات هم اتفاق افتاده باشد. من فقط در این فکر هستم که می‌توانم یکسری لایه‌بندی‌های نیم‌بند بینم. این هم به خاطر آن است که نظام روحانیات یک نظام تکثرگرایانه‌ای است که در سنت معین شیعه این امکان را به وجود می‌آورد که تا حدی تنوع عقاید تحمل شود.

فرزند غنی نژاد (دبیر زبان عربی و تعلیمات دینی دبیرستان های تبریز که در تالیف کتاب‌های درسی با شهید باهنر همکاری داشت) دارای مدرک لیسانس در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران است و تحصیلات خود را در همین رشته در گرایش اقتصاد توسعه تا مقطع دکترا در فرانسه ادامه داده و این جز تحصیل نا تمام او در گرایش معرفت‌شناسی اقتصاد است. به جز یک سال تدریس در دانشگاه تبریز، او در این سالها صاحب کرسی استادی در دانشگاه نفت بوده است. متفکر مورد علاقه او فردریش فون هایک است و این علاقه او را به ترجمه کتابی از او و تالیف کتابی درباره او واداشته. جز این دو کتاب، غنی نژاد نویسنده کتاب‌های «معرفت‌شناسی اقتصاد»، «تجددطلبی و توسعه در تاریخ معاصر ایران» و «آزادخواهی نافر جام» (همراه با دکتر طیبیان) هم است.

غنی نژاد همچنین مجموعه مقالاتش را در کتاب «جامعه‌مدنی، دولت، سیاست و اقتصاد» منتشر کرده است.



دولت و مجلس بر سر قیمت نفت در بودجه چیست؟ دعوی ۲۹ دلار و ۲۵ دلار چه معنی‌ای دارد؟ نفت ۲۹ دلار یعنی مجلس بودجه را یکپاره به دولت می‌دهد تا دولت هر آنچه خواست با آن بکند. اما نفت ۲۵ دلار یعنی به دولت به اندازه مخارج و هزینه‌هایش ۱۴ دلار باقی می‌ماند برای هر زمانی که خواست خرجی بکند از مجلس اجازه بگیرد. این چا اختلاف بر زمینه قانونی بروز کرده است و در نتیجه امر سیاسی اهمیت پیدا می‌کند و فرهنگ سیاسی پیشرفت می‌کند.

اما به جز این مسائل که بر سر آن توافق داریم به نظر من باید وجه دیگری هم در بحث ما مطرح شود و آن بحث اقتصاد سیاسی دولت است. به این معنی که هزینه کردن دولت چه کسی را قدرتمند می‌کند؟ هنگامی که بحث از این منظر مطرح می‌شود متوجه می‌شویم که مقابل اقتصاد دولت به رغم آن که قاعدا تا باید اقتصاد بازار باشد چیزی جز اقتصاد دولت نیست. سؤال این است که ما چگونه خرج کنیم و مبادله کنیم تا چیزهایی که بر سر آن توافق داریم، تقویت شود. حلقه مفقوده بحث به نظر من همین بحث اقتصاد سیاسی است. همان طور که آقای اعتماد به درستی گفت آزادسازی یا خصوصی‌سازی چیزی به لیبرالیسم ما اضافه نکرد و چرا نکرد؟ پس بحث فقط بحث خصوصی‌سازی نیست. فقط بازارهای نامرئی دولت است که خصوصی‌سازی می‌شود.

به نظر من از جهت فقدان بحث اقتصاد سیاسی بین روشنفکران و اقتصاددانان تعاونی وجود ندارد. یعنی این مسئله که هزینه کردن‌های ما چگونه بر آزادی ما تأثیر می‌گذارد، کدام یک از گروه‌های اجتماعی را تقویت می‌کند، چگونه به ما کمک می‌کند یا چگونه مانع از رشد فضای آزادی می‌شود.

البته در برابر این نیرو، نیروی هم مقاومت می‌کند. غنی نژاد: باید منافع متشکل را از بین برد که این همان غیر دولتی کردن اقتصاد است. من هم موافقم که خصوصی‌سازی در شرایط ایران خوب انجام نشده است. ولی کار دیگری می‌شود کرد: آزادسازی.

ما می‌گوییم اصلا خصوصی‌سازی نکنید، چون مدیران اجازه نمی‌دهند. عده‌ای در مقابل این کار ایستاده‌اند ما می‌گوییم شرکت‌های دولتی را خصوصی‌سازی نکنید اما بگذارید مردم هم بنگاه اقتصادی خود را تأسیس کنند، جلوی آن‌ها را نگذارید.

خب به همان دلائل که خصوصی‌سازی نمی‌شود، آزادسازی هم نمی‌شود. اعتماد: اگر امکانش باشد، اگر شما در صنعتی مثل صنعت مخابرات که ذاتا پخش است و امکان کاپیتالیسمین سریع وجود دارد آزادسازی کنید، بلافاصله خواهید دید که چه رونق اقتصادی‌ای در این پخش خواهید داشت. اما اجازه نمی‌دهند.

منتها بحث تنها این نیست که بخش خصوصی بخشی از کار دولت را انجام دهد. بحث حقوق همه مردم است. چون جلوگیری از چنین روندی در واقع جلوگیری از ابتکار است. آن هم در دنیایی که بدون ابتکار ول معطلید. در حالی که این چسا جلوی هر گونه ابتکاری را به اعتبار این که نهادی متولی آن است و هر چیزی را که شما پیش‌بینی کنید در ۱۰ سال آینده اختراع خواهد شد، این نهاد می‌گوید این از پیش در برنامه‌ریزی من بود) می‌گیرند. مانع ابتکار و بداعت شدن حتی باشد. عمار دولت دانش‌محور - هم منابرت نام دارد. شما ببینید اقتصاد دانش‌محور متضمن چه نظام دانشگاهی و آموزشی است. این نظام چگونه باید عمل کند. چه ابتکاری از آن بیرون بیاید و چگونه قرار است این ابتکار و دانش در اقتصاد ما تزریق بشود و اقتصاد ما را دانش‌محور بکند. این‌ها چگونه می‌خواهند این کار را بکنند من نمی‌دانم.

آقای غنی نژاد راه خروج را در گام نخست کار روشنفکرانه می‌دانند. به این معنی که آیدنولوژی‌ای که منافع خاصی را توجیه می‌کند و مانع است از دور خارج بکنند، اما هر آیدنولوژی منافع اجتماعی‌ای را پوشش می‌دهد و دعوا بر سر منافع مسلما یک دعوی اجتماعی است. یعنی پشت سر این منافع نیروی اجتماعی‌ای قرار دارد و برای از بین بردن این منافع هم باید نیروی اجتماعی‌ای بسیج شود. از زبانی شما از نیرویی که می‌تواند این حالت را تصحیح کند، چیست؟

اعتماد: من مانند آقای غنی نژاد و ثقفی زیاد خوشبین نیستم. آن قدر سرعت تعطل در سطح بین‌المللی زیاد است که فرصت فکر کردن نداریم. به یک اعتبار تاریخ خاورمیانه تازه دارد شروع می‌شود. معنی‌اش این است که قطب‌های بین‌المللی هم در حال کشیدن هزار و یک نقشه برای ما هستند. در میانه این تنگنای نظری و اجتماعی نیروی چند لایه‌ای وجود ندارد که امور را پیش برده. بنابراین در این تنگنایی که زیر فشار خارجی هستیم به نظر من ستاروهای زیادی امکان پذیر است.

